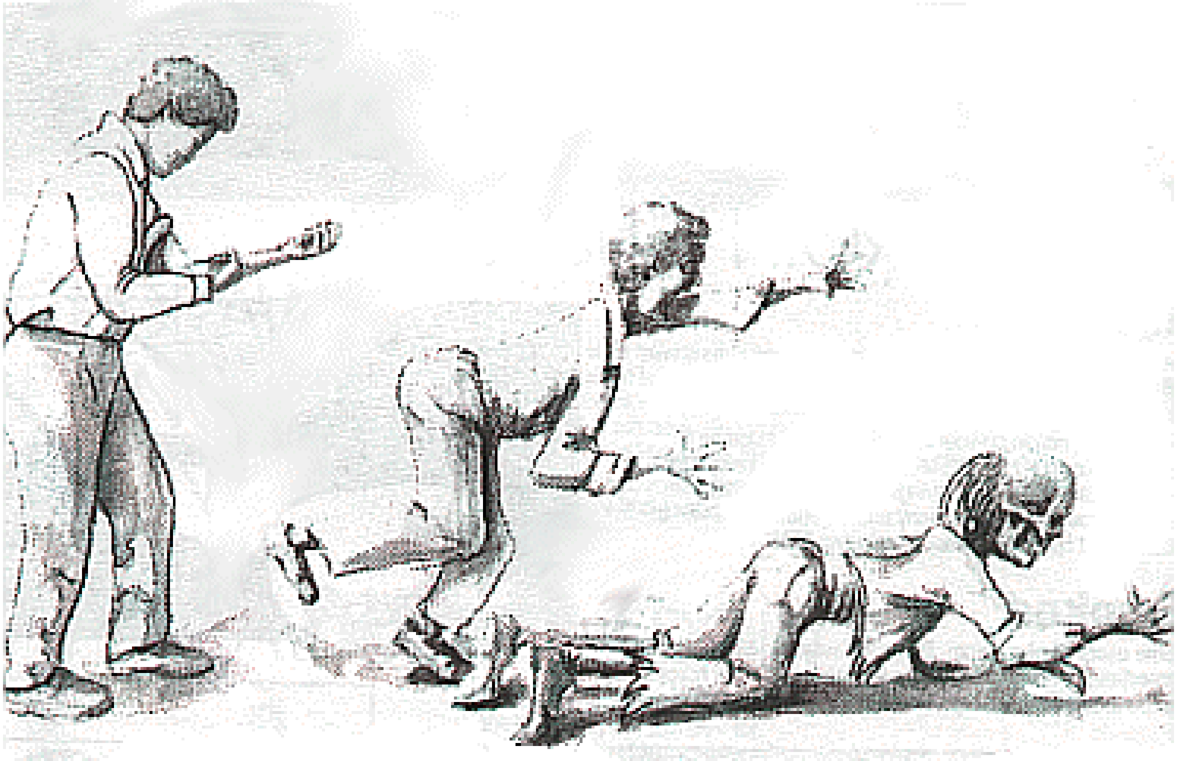


اعتیاد در دانش‌گاه‌های ما

ا. ح. آریان‌پور

(به‌نقل از مجله‌ی «بازتاب» شماره‌ی ۳ – پائیز ۱۳۵۹)

کتاب‌خانه «به سوی آینده»

ا. ح. آریان‌پور
استاد دانشگاه تهران

اعتیاد در دانش‌گاه‌های ما

[این گزارش‌گونه که به‌خواهش آقای دکتر حبیب‌الله قاسم‌زاده ودر پاسخ پرسش‌هایی درباره معتادان دانش‌گاهی‌نوشته شده است، خاطره‌ها و درد دل‌های بی‌پیرایه معلم ساده‌ای است که از ۱۳۲۸ تاکنون در دانش‌گاه تهران و بسیاری دیگر از دانش‌گاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی خدمت‌کرده و در طی‌سال‌ها با ده‌ها هزار دانش‌جو همنشینی و همدلی و همیاری داشته است. چنان‌که انتظار می‌رود، در این‌گزارش‌گونه، به‌اقتضای‌ملاحظات اخلاقی، از معتادان و بیماران روانی و همچنین خطاکاران اجتماعی به اشاره یاد شده است.]

به‌کاربردن مکرر بسیاری از داروها مایه عادت‌پذیری یا خوگیری است. برخی از داروهای‌خوانگیز به‌علت تأثیرهای عمیق خود، منجر به‌اعتیاد یا خوی‌ناکی یاداروبارگی می‌شوند.

با اندکی مسامحه می‌توان داروهای خوانگیز را که به‌شیوه‌هایی‌چون خوردن و دودکشیدن وبر پوست‌مالیدن و تزریق‌کردن در اندام‌گان (اورگانیسم) راه می‌یابند، دو گونه دانست: داروهای سستی‌آور یا مخدر مانند الکل و تریاك ومورفین و هرویین و حشیش وماری‌جوآنا و ال. اس. دی. و مشتقات اسید باربی‌توریك، وداروهای شورآور یا مهیج مانند کافه‌این وکوکایین ونیکوتین و مس‌کالین ومشتقات آمفه‌تامین.

بسیاری ازداروهای خوانگیز ـ چه آن‌ها که حساسیت را فرو می‌نشانند وچه‌آن‌ها که نیرومی‌بخشند ـ ارزش درمانی‌دارند، چنان‌که مشتقات اسیدباربی‌توریك برای زدودن تشنج صرعی، و ال. اس. دی. برای بهبود ناخوشی‌های روانی به‌کار می‌آیند. با این وصف داروهای خوانگیز اگر دیرزمانی به‌کار روند، با قطع برخی از بازتاب‌های شرطی سودمند و برقراری بازتاب‌های شرطی زیان‌بخش، به‌اندام‌گان لطمه می‌زنند ـ هم لطمه تنانی و هم لطمه روانی. مثلاً دود توتون افزون برماده‌های سمی نیکوتین و اوکسید

کربون و اسید سیانیدریك، کربورهای سرطان‌زا نیز دارد. کانتاریدکه با تحریك‌مجراهای پیشاب، شور جنسی کاذب پدید می‌آورد، به‌دستگاه تناسلی ودستگاه گوارش گزندمی‌رساند وبه‌خون‌ریزی می‌انجامد. ال. اس. دی. موجد بی‌نظمی قلب و اندام‌های بینایی وضعف عمومی وبی‌تعادلی روانی و اختلال تناسلی می‌شود و بـه همین سبب یکی از سلاح‌های جنگ شیمیایی به‌شمار می‌رود. مشتقات آمفه‌تامین با آن کـه همانند الکل، می‌سوزند و کالوری می‌زایند، با انگیختن‌فعالیت‌بدنی شدید، اندام‌گان‌را کوفته می‌گردانند ونیروهای ذخیره آن را از میان می‌برند. بنابـراین ورزش‌کارانی کـه برای تقویت خود از آن‌ها بهره می‌جویند، دچار خستگی عمیق وحتی مسمومیت می‌شوند وبه ملال می‌افتند.

بی‌گمان آنچه اندام‌گان ومخصوصاً دستگاه پی را آشفته می‌کند، ادراك و دقت و یاد وعاطفه و اراده را بـه‌پریشانی می‌کشاند و اندام‌گان را برآن می‌دارد که در برابر واقعیت‌ها به‌واکنش‌هایی ناروا و ناخوشایند بپردازد. از این‌رو دارو بـاره زود یا دیر با واقعیت بیگانه می‌شود و زندگی را دشوار می‌یابد. بیگانگی داروباره در موردواقعیت‌از ادراك او نسبت به‌زمان به‌خوبی برمی‌آید.

برروی هم الکل‌آگین زمان را بس تندپو می‌پندارد. پس به شیدایی (manie) می‌افتد، بیم‌ناکانه به آینده می‌اندیشد، با تأسف یا درد غربت (نوستال‌ژی) به گذشته می‌نگرد و به‌خاطره‌های آنچه گذشته است، پناه می‌برد. هرویین‌آگین مانند کافئین‌آگینان و حشیش ناکان زمان را دیرگذر می‌پندارد. پس به افسردگی (depression) می‌افتد، بیم‌ناکانه به‌گذشته می‌اندیشد. شیفته‌وار به‌آینده می‌نگرد وبه خیال آنچه نیست و نبوده است، پناه می‌برد. قربانی ال. اس. دی. زمان را سربه‌سر اکنونی گسترده می‌انگارد،در اکنون مستغرق می‌شود وبراثراین‌استغراق، موقتاً به‌آستانه‌ایست یا مرگ روانی‌می‌رسد.

داروبارگی‌مستلزم نیازی است‌خطیر نسبت به‌مقداری از یك دارو، همراه باتمایلی شدید برای جذب مقداری بیش‌تر از آن دارو. بدین سبب داروبـاره با آن‌که از زیان و خطر برکنار نمی‌ماند، نه‌تنها در خود توان‌رهایش نمی‌یابد، بلکه همواره بیش از پیش به اسارت دارو در می‌آید. چون دارو او را از واقعیت غافل می‌گرداند، آن را رنج‌زدای می‌شمارد، همچنان‌که پیشینیان بـه تصریح گیاه نامه‌ها، بوته‌هایی چون خشخاش (زاینده تریاك) و شاه‌دانه (زاینده حشیش) و کوکا (زاینده کوکایین) را «گیاهان شادی بخش» می‌خواندند.

داروبارگی زاده علت‌های گوناگون است: ناخرسندانی که به قصد سبك‌باری، به دارو می‌گرایند، تفنن‌جویانی‌که به تحریك کنجکاوی ناروا، داروآزمایی می‌کنند، ساده‌دلانی‌که به‌تقلیدداروبارگان یابه‌تلقین داروفروشان، به‌امیدتقویت (مثلاً تقویت‌جنسی)،

به داروها روی می‌آوردند، بیمارانی که برای دردزدایی یا بهبود، داروهای سستی‌آور یا شورانگیزبه‌کار می‌برند ـ همه دانسته یاندانسته خود را درحیطه جاذبه دوزخی‌داروهای خوانگیز قرار می‌دهند.

از میان علت‌های داروبارگی، آن‌که مهم‌تر است و معمولاً زمینه علت‌های‌دیگر محسوب می‌شود، ناخرسندی است. برای روشن‌گری این نکته باید بگوییم‌که زندگی هر فرد انسان برروی هم تلاشی است به‌سوی هدف‌ها یا آرمان‌ها، و هدف‌ها یا آرمان‌ها به طور مستقیم یا نامستقیم ازنیازهای فرد سرچشمه می‌گیرند وتقریباً تا زمانی‌که بانیازهای فرد وارضاء آن‌ها همنوا باشند، برای فرد جذبه دارند وفعالیت‌های او را برای رفع‌نیازها تنظیم می‌کنند. هر فرد انسان به‌اقتضای وضع بدنی و وضع اجتماعی خود، از دم‌زادن‌تا لحظه مردن، خود را نیازمند چیزها یا کارهایی می‌یابد. پس با سنجیدن و همنوا کردن نیازها، برای خود هدف یا آرمانی ترتیب می‌دهد و به‌قصد تحقق آن هدف یا آرمان به تکاپو می‌افتد. این تکاپو که وسیله برآوردن نیازهـاست، زنده‌ماندن و بالیدن را میسر می‌گرداند. ارضاء نیازمندی‌ها موجد خرسندی‌یا رضایت می‌شود و عدم ارضاء نیازهاموجد ناخرسندی یا عدم رضایت. نیازهایی‌که فرد را به‌تکاپو وامی‌دارند نه در جریان زمان‌از لحاظ کیفیت وکمیت ثابت می‌مانند ونه همه آن‌ها برای زنده‌مانی و بالندگی یا به بیان دیگر، برای تحقق ذات و تعالی شخصیت سودمندند.

درهر جامعه، و دقیق‌تر بگوییم، در هر طبقه اجتماعی هرفرد عمدتاً مطابق امکان‌های اقتصادی وآموزشی‌خود، دستخوش انبوهی‌ازنیازها می‌شود. برخی‌ازنیازها مثبت یا شخصیت‌پرورند و برخی منفی یا شخصیت‌شکن. نیازهایی مانند نیاز به‌خوراك و نیاز به دانش‌که ارضاء آن‌هابرای تحقق وتعالی شخصیت ضرورت دارد، مثبت‌اند ونیازهایی‌مانند نیاز به‌تریاك یا نیاز به‌خرافات‌که ارضاء آن‌ها بـه‌تحقق وتعالی شخصیت لطمه می‌زند و سرانجام ناخرسندی به‌بار می‌آورند، منفی به‌شمار می‌آیند. پـاره‌ای از نیازهای منفی به خودی خود زیان‌بخش‌اند و پاره‌ای بدان سبب‌که بـا یك دیگر تعارض می‌یابند، زیان‌بخش‌اند. دو نیاز که ارضاء هر یك از آن‌ها باعث عدم ارضاء دیگری شود، نیازهایی‌تعارض آمیزند. از این جمله‌اند نیاز به بخشندگی ونیاز به‌مال‌اندوزی یا نیاز به‌محافظه‌کاری و نیاز به‌طغیان. هر یك از دو نیاز تعارض‌آمیز، حتی اگر نیازی مثبت باشد، تا زمانی که قادر به‌طرد نیاز دیگر نباشد، به‌شخصیت آسیب می‌رساند، زیرا همچنان‌که عدم ارضاءآن آسیب‌رسان است، ارضاء آن نیز چون مستلزم عدم ارضاء نیاز دیگر است، آسیب‌رسان است.

عدم ارضاء هرنیاز ـ چه مثبت، چه منفی ـ به‌پویایی شخصیت لطمه

ناخرسندی می‌شود، از این‌رو هرکسی از برآوردن نیازهای خود ناگزیر است. اما هیچ کس یك‌سره از ناخرسندی مصون نمی‌ماند. از یك‌سو به‌اقتضای قیدهای طبیعی ومحدودیت‌های اجتماعی، ارضاء برخی ازنیازهای شخصیت‌پرور نامیسر و ناخرسندی پرهیزناپذیر است. ازسوی دیگرارضاء نیازهای‌شخصیت‌شکن، همانندعدم ارضاء آن‌ها، مایه‌ناخرسندی است.

هیچ جامعه‌ای نیست که براثر نیازهای مزاحم ـ چه نیازهای مثبت برآورده نشده و چه نیازهای منفی برآورده شده یا برآورده نشده ـ در معرض ناخرسندی‌ها نباشد.ولی در جامعه‌های طبقه‌مند بر اثر سلطه یك طبقه برطبقه دیگر و وفور تعارض‌های اجتماعی وبرخورد تك‌روی‌ها و خودخواهی‌ها، انبوهی از تحمیل‌ها ومحدودیت‌ها و محرومیت‌های گوناگون پدیدمی‌آید. ازاین‌رو نه‌تنها بسیاری از نیازهای مثبت مردم برآورده‌نمی‌شوند، بلکه نیازهای منفی فراوان (که زمینه را برای مصرف اقتصادی زاید هموار می‌کنند) بر مردم تحمیل می‌شوند. در وضعی این‌گونه، آرمان‌های همگان مخصوصاً آرمان‌های طبقه محکوم یا مقرون به‌مصلحت نیستند ویا درست تحقق نمی‌پذیرند.

بنابراین جامعه‌های طبقه‌مند چه‌اکنون وچه درگذشته ناخرسندی‌های فراوان به‌بار می‌آورند، و بسیاری از مردم آن جامعه‌ها برای رهایی از ناخرسندی‌ها، به‌غفلت‌زدگی یا بی‌خودی پناه می‌برند. پس‌داروهای خوانگیز لازم می‌آیند و داروبارگی (ونیز روان بیماری‌که معمولاً با داروبارگی ملازمت دارد) به‌عنوان نیازی منفی‌گریبان جامعه را می‌گیرد. داروباره آنچه را که باید با مبارزه فعال در جامعه بیابد، به‌وجهی منفعل در دارو می‌جوید، چنان‌که روان بیمار آنچه را که باید با مبارزه فعال در جامعه بیابد، به وجهی منفعل در روان‌بیماری می‌جوید. در این صورت بایدگفت‌که داروباره همانندروان بیمار، به‌بهانه یا برای نجات خود از مزاحمت نیازهای منفی ومرارت نیازهای برآورده نشده، نیازی گزنده‌تر برنیازهای خود می‌افزاید.

همه‌گروه‌های اجتماعی درمعرض تهدید داروبارگی قراردارند. ولی درس‌خوانده‌ها بدان سبب که عموماً از قشرهای میانه برمی‌خیزند و در برابر دو قطب بالا و پایین جامعه، پایگاهی‌سست و متزلزل دارند، بیش ازگروه‌های دیگر از داروبارگی و همچنین روان‌بیماری گزند می‌بینند.

در جامعه‌های سرمایه‌دار امروزین مخصوصاً آن‌ها که مرحله انحطاط خود یعنی مرحله امپریالیسم را می‌گذرانند، همه مردم به علت تباهی‌های عمومی جامعه و از آن جمله تکیه آن برمصرف زاید، هم اسیر نیازهای برآورده نشده و بازیچه نیازهای منفی مزاحم می‌شوند وهم به‌خوی‌ناکی‌ها یا خوگیری‌های خطرناك انسان‌شکن گرفتار می‌آیند:

خوگیری به‌تبعیض‌های طبقه‌ای، خوگیری به‌پول‌سالاری، خوگیری به‌تك‌روی، خوگیری به تبعیض‌های طبقه‌ای، خوگیری به پول سالاری، خوگیری به تك‌روی، خوگیری به‌کلیسابازی، خوگیری به‌لذت‌های منفی، خوگیری به‌روان‌بیماری، خوگیری به‌داروهای غفلت‌آور....

درقبله‌گاه سرمایه‌داری ـ ایالات‌متحد آمریکا ـ حفظ جوانان دربرابر داروگرایان و داروفروشان کاری نشدنی است. داروهـای خوانگیزگوناگون به‌فراوانی در دسترس همگان قرار دارند و سازمان‌هایی گسترده وفردهایی آراسته ظاهر علناً برای ترویج دارو-بارگی و بی‌بندوباری وآشفته‌زیستی فعالیت می‌کنند، چنان‌که تیموتی‌لری، استاد دانش-گاه نام‌دار هاروارد با ترویج داروی‌کشنده ال. اس. دی.، دانش‌جویان را برای «عروج روحی» به «انجمن شهود روانی» خود فرا می‌خواند.

ایران در عصر استبداد پهلوی مانند بسیاری دیگر ازکشورهای جهان به اصطلاح «سوم» برای سم‌فروشان خارجی و داخلی بازاری سودآور بود. داروهای خوانگیز گونا-گون علاوه برآن‌که درداخل کشور تهیه می‌شدند، از ورای همه مرزها به‌استثنای‌مرزهای ایران و شوروی، به‌میهن ما راه می‌یافتند و در زیر چتر حمایت طبقه حاکم مورد خرید وفروش قرار می‌گرفتند. با اطمینان می‌توان گفت‌که علی‌رغم ادعای سازمان ملل متحددر مورد نظارت بین‌المللی برتهیه و تجارت داروهای خوانگیز وعلی‌رغم تظاهر رژیم‌پهلوی در مورد تحدید کشت و استعمال تریاك و ممنوعیت داروهای خوانگیز دیگر، در طی‌نیم قرن گذشته، متأسفانه نسبت داروبارگان کشور ما نه‌تنها پایین نیامد، بلکه همواره به موازات شدت‌گیری دیکتاتوری، بالا رفت، و دریغا که بیش‌تر داروبارگان از جوانان و نوجوانان بودند. مطابق آماری‌که در۱۳۵۳ انوشیروان پویان، وزیر بهداری آن‌زمان در «سمپوزیوم اتیولوژی اعتیاد» به‌میان نهاد (و مسلماً کمتر از آن است‌که باید باشد)، ۶۰ درصد تریاك ناکانی‌که به‌مؤسسه‌های درمانی مراجعه می‌کردند و ۸۰ درصد هرویین آگینانی‌که به‌آن‌مؤسسه‌ها مراجعه می‌کردند، از ۴۰سال‌کمتر داشتند. (**اتیولوژی اعتیاد**، زیرنظر عماد محتشمی‌پور، تهران، ۱۳۵۳، ص بیست‌وچهار.)

در طی سی سال‌گذشته‌که به نام یك معلم ساده، عهده‌دار خدمتی ناچیز بودم، به حکم وظیفه، در ضمن تلاش در جهت روشن اندیشی و وارستگی و بیداری انقلابی نسل نو، اندکی با نوجوانان و جوانان آشنا شدم و از مخاطره‌هایی‌که براثر خودکامگی‌طبقه حاکم داخلی ویکه‌تازی امپریالیسم خارجی، گریبان همه مردم مخصوصاً دانش‌جویان را گرفته‌بود، کمابیش خبر یافتم. اما برنگاشتن وضع پریش دانش‌جویان وبرشمردن گرفتاری-های آنان مستلزم مجالی فراخ است و البته در این‌گزارش‌گونه‌که منحصر به‌خاطره‌هاو

نکته‌هایی درباره بی‌داد اعتیاد در دانش‌گاه‌هاست، نمی‌گنجد.

در دهه‌های اخیر دانش‌جویان ما بیش از سایر مردم از نیازهای برآورده نشده و نیازهای منفی‌مخصوصاً نیازهای تعارض‌آمیزآسیب دیدند و به‌ناخرسندی افتادند. بسیاری از دانش‌جویان ما به‌علت فقراقتصادی، ازخوراک کافی ومسکن شایسته و تفریح سالم کم‌بهره بودند و به‌آسانی خواندنی‌های آموزنده به‌دست نمی‌آوردند. از این‌ها بالاتر، به سبب‌فقرآموزشی، شیوه‌های آزموده‌درست‌اندیشی‌وحقیقت پژوهی‌را به‌درستی‌نمی‌شناختند، بر جهان‌بینی سنجیده‌ای دست نمی‌یافتند، مصالح راستین طبقه و جامعه و جهان خود را تشخیص نمی‌دادند. در نتیجه، به‌فراخور نیازهایی شخصیت‌شکن که طبقه حاکم ازراه‌های گوناگون مخصوصاً از راه مدرسه و رسانه‌های توده‌گیر برآنان تحمیل می‌کرد، شکار آرمان‌های ناروا می‌شدند ـ آرمان‌هایی‌که از لحاظ آن‌ها، زیستن همانا تحقق فردیت‌است وتحقق فردیت در مقام یافتن و پول اندوختن وتجمل انباشتن وخوش‌خفتن وبرآمیختن و باده‌گساردن وقمارباختن و... است.

اما چنین آرمانی با همه فریبندگی بهیمی خود، ضامن خرسندی دانش‌جویان نبود. زیرا از یک طرف محدودیت‌ها و تحمیل‌های اجتماعی عملاً اکثر دانش‌جویان را ازدست‌یابی یا حتی نزدیکی به‌آن‌آرمان ابله‌فریب باز می‌داشت، و از طرف دیگر آرمان زندگی طبقه کارگر که برمردم دوستی و انقلاب‌گرایی استوار است و در عصر حاضر براثر توان‌یابی آن طبقه ونیروگیری جنبش‌های انقلابی داخلی و خارجی، جاذبه‌ای عظیم‌یافته است، دانش‌جویان را نسبت‌به‌آرمانی‌که برآنان‌تحمیل شده بود، مردديا بدبین‌می‌گردانید. از این‌رو همه‌گروه‌های دانش‌جویی جز معدودی‌که یا اصلاً به‌طبقه‌های زحمت‌کش تعلق داشتند ویا با جذب آرمان استوار طبقه کارگر، از آرمان کج بنیاد طبقه سرمایه‌دار می‌رهیدند، به‌ناخرسندی می‌زیستند.

فراوان بودند دانش‌جویان و حتی دانش‌آموزان ناخرسندی که به‌شیوه ناخرسندان سال‌مند، برای تحمل‌پذیرگردانیدن زندگی خو، آگاهانه یا ناآگاهانه، از آنچه غفلت‌یا بی‌خبری مـی‌آورد، بهره می‌جستند ـ داروهای خوانگیز. بیش از بیست سال پیش در دبیرستان پسرانه البرز دو برادر سیزده ساله وشانزده ساله را به‌هرویین مبتلا یافتم ودر دبیرستان دخترانه ایران، به‌دخترانی برخوردم‌که سیگار حشیش‌دار می‌کشیدند. در۱۳۳۴ در مؤسسه علوم اداری دانش‌گاه تهران، دانش‌جوی مبارز آن زمان، محمد نخشب‌گله می‌کرد‌که «ر»، یکی از استادان آمریکایی، درکتاب‌خانه (که زیر نظارت او بود) سیگار ماری‌جوآنا می‌کشد وویسکی می‌نوشد ومست به‌کلاس می‌رود. در دهه‌چهل‌دانش‌جویان خبر آوردند که برخی از استادان در مؤسسه روان‌شناسی دانش‌سرای عالی و برخی از

استادان و دانش‌جویان مشترکاً در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانش‌گاه تهران می‌گساری می‌کنند. در دهه‌ی‌پنجاه آگاه شدم که در سرسراهای دانش‌گاه «پهلوی» شیراز و در سرداب دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی دانش‌گاه تهران علناً به‌خرید وفروش‌هرویین و حشیش می‌پردازنـد و در دانش‌گاه کـرمان برخی از دانش‌جویان به‌برخی از استادان حشیش تعارف می‌کنند و در محیط دانش‌کده پارس‌کسی از تزریق هرویین پروایی ندارد.

وضع داروبارگان جوان و نیز روان‌بیماران جوان‌که با شتابی روزافزون از همه زیبایی‌های زندگی بی‌بهره می‌شدند وبه‌کام مرگی زودرس فرو می‌افتادند، رقت‌آور بود. بارها ازمشاهده مرگ فجیع دوستان رنجور خود به‌سوك نشستم وبی‌اختیار برزبان‌آوردم:

هنگام آن که گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاك شد نهان
هنگام آن کـه شاخ شجر نم کشد زابر بی‌آب ماند نـوگل آن تـازه بوستان

تلخ بود مرگ «ش‌ج» داروباره درآن‌گاه کـه پزشکی برجسته بود، تلخ بود مرگ «رف» داروباره و روان‌بیمار در آن‌گاه‌که نویسنده‌ای ژرف‌بین بـود، تلخ بود خودکشی «ش‌ی»، دانش‌جوی ژرف‌نگر داروباره پس از ترك دانش‌گاه آمریکایـی بیروت، تلخ بود خودکشی «ا»، دانش‌جوی روان بیمار دانش‌سرای عالی...

دریافتن دانش‌جویان نابه‌هنجار که براثر گرفتاری‌های تنانی یا روانی، آموختن و برروی هم، زیستن را دشوار می‌یافتند، برای دانش‌گاهیان جامعه‌دوست پرهیزناپذیر بود. پس به‌نوبه خود درصدد برآمدم‌که درجریان انگیختن دانش‌جویان مبارز و همکاری درانتشار شب‌نامه‌های آنان وکمك به تدارك نان و پناه‌گاه برای مبارزانی‌که در خطر بودند، علیه‌گرفتاری‌های روانی دانش‌جویان هم تلاشی کنم. این تلاش مسلماً تلاشی ناچیز بود و اگر مختصر توفیقی درپی داشت، همانا از برکت یاوری‌های بی‌شائبه یاران مشفقی بود که درطی سال‌ها درمیان معلمان وبه‌ویژه دانش‌جویان متعهد یافتم. بنابراین گرامی‌باد یادآن یاران همدل، یاران‌سال‌ها، معدودی معلم و انبوهی دانش‌جو ـ دانش‌جویانی که درآغاز هر دوره‌آموزشی خورشیدوار محیط دانش‌کده‌ها و چشمان و دل‌های ما معلمان را روشن می‌گردانیدند و درپایان دوره همچون‌کشتی‌هایی پرشکوه که ازدیده کرانه‌نشینان ناپدید می‌شوند، در اقیانوس زندگی گم می‌شدند!

از دیدگاه من و یارانم، دانش‌جویان نابه‌هنجار یا گـرفتار (handicapped) مشتمل بر سه‌گروه بودند: داروبارگان، روان‌بیماران و کاستاران. داروبارگان به‌علت اختلال بدنی و بی‌اعتدالی ذهنی از تنظیم رفتار خود باز می‌ماندند، روان‌بیماران به‌علت روان‌نژندی (پسیکونوروز) یا روان‌پریشی (پسیکوز)، برای آموختن آمادگی نداشتند. کاستاران (defectives) به‌علت کاستی‌های تنانی و روانی مانند لکنت زبان ونابینایی

و فلج بخشی از پیکر و نقص‌های دستگاه پی، در اجرای کارهای دانش‌جویی به اشکال برمی‌خوردند. روان‌بیماران‌داروباره و داروبارگان‌کاستار وکاستاران روان‌بیمار نیز وجود داشتند.

تلاش‌های من و یارانم برای بهبود دانش‌جویان و احیاناً دانش‌آموزان گرفتار، محدود ولی متنوع بودند ـ ازبحث و سخن‌رانی و قلم‌فرسایی تا هماموزی و همکاری و درمان عملی. تا حدامکان با جوانان و نوجوانان گرفتار محشور می‌شدیم. آنان را به کار خلاق و ورزش‌های گوناگون مخصوصاً کوه‌نوردی می‌کشاندیم. برای آن‌که زشتی سیمای نابه‌هنجاری‌ها را دریابند و از ملاحظه دردهای دردمندان دیگر، دردهای خودرا از یاد برند، کراراً با آنان به بیمارستان‌های جسمی و روحی وآسایش‌گاه‌های ترك‌اعتیاد و حتی‌زندان وگورستان‌می‌رفتیم و داوطلبانه لختی از اوقات هفتگی خود را برای یاری رسانی به‌دردمندان به‌ویژه دردمندان جوانی که در آسایش‌گاه‌ها بستری بودند، تخصیص می‌دادیم. دانش‌جویان نابه‌هنجار را به برنامه‌سازی وکار منظم و فرار از خیال‌بافی بر-می‌انگیختیم و مخصوصاً می‌کوشیدیم‌که نیازهای مثبت بزرگ آنان را کشف وطرح‌کنیم تا بلکه آن نیازها به‌صورت آرمان‌های پرکشش درآیند و بتوانند آنان را برای مبارزه روان‌بیماری یا داروبارگی بسیجیده گردانند.

چون از صمیم دل تلاش می‌کردیم و از یاوری‌نیك‌خواهانی مانند فقید دکترمحمد-باقر هوش‌یار وفقید دکتر اسدالله بیژن و فقید دکتر محمد معین و فقید جلال آل‌احمد و دکتر علی‌اکبر سیاسی و عبدالله انوار و دکتر عباس اکرامی برخوردار می‌شدیم، درکار خود بی‌توفیق نبودیم. به‌خوبی ازعهده‌تحلیل روانی وتقویت معنوی و راهنمایی‌بیماران برمی‌آمدیم و داروبارگی‌ها و روان‌نژندی‌های خفیف را می‌زدودیم. برای درمان روان-پریشی‌ها و داروبارگی‌های شدید، بیماران را به‌مؤسسه‌های دولتی و خصوصی مخصوصاً بیمارستان روزبه وبیمارستان‌رازی امین‌آباد، آسایش‌گاه بیمه‌کارگران وآسایش‌گاه رضاعی می‌فرستادیم و از درمان‌گران برجسته‌ای چون فقید دکتر مسعود میربها و دکتر ابراهیم امانت و دکتر ولی‌الله اخوت و نیز دکترناصرالدین صاحب‌الزمانی، رئیس اداره‌بهداشت روانی وزارت بهداری و دکتر مرتضی‌مشایخی، پزشك مردم دوست بهره می‌جستیم.

به‌مرورزمان دریافتیم که درجامعه ما مبارزه علیه ناهنجاری‌ها با مانع‌های فراوان روبه‌روست:

۱. درجامعه ما بسیاری از مردم، داروباره و روان‌بیمار وکاستار را به‌دیده تحقیر یا تنفر می‌نگریستند و درمعالجه آنان جهد بلیغ نمی‌نمودند.

۲. تادهه پنجاه دارای هیچ‌گونه مؤسسه توان‌بخشی‌نبودیم، ومؤسسه‌های درمانی

ما هم معالجه ناهنجاران را کفایت نمی‌کردند. پیش از انقلاب اسلامی‌ایران شماره‌تخت‌های‌بزرگ‌ترین مرکز دارو زدایی ما (بیمارستان معتادین تهران) از ۱۲۵ درنمی‌گذشت.

۳. مؤسسه‌های درمانی ما سازوبرگ کافی و سازمان سنجیده نداشتند و از این گذشته از رعایت مصالح بیماران غفلت می‌ورزیدند و مثلاً به‌جای آن که بیماران را به‌شیوه‌ای شایسته رده‌بندی‌کنند، آنان را بدون توجه به‌تجانس سنی یا اخلاقی یا مرضی درکنار یک‌دیگر بستری یا ـ بهتر بگوییم ـ زندانی‌می‌کردند. از این‌رو برخی ازبیماران از مؤسسه‌های درمانی می‌گریختند و برخی در قفس مصاحبان ناجنس، به ناهنجاری‌های جدیدی دچار می‌شدند و حتی برخی از کج‌روی‌های اجتماعی را می‌آموختند.

۴. درجامعه ما روان‌پزشك و مددکار اجتماعی نادر بودند. بنا برآمارهای مکرر نظام‌پزشکی، پیش از انقلاب اسلامی، فقط ۱۳۵ پزشك اعصاب و روان وچندصد مددکار در سراسر ایران خدمت می‌کردند. چون ۸۰ درصد اینان در تهران به سر می‌بردند، می‌توان نتیجه گرفت‌که درتهران هر ۲۴۴،۰۰۰ تن و در شهرستان‌ها هر ۱،۱۱۵،۰۰۰ تن بیش از یك تن پزشك اعصاب و روان در دسترس نداشتند.

۵. بسیاری از درمان‌گران ما سخت بر دارودرمانی تکیه می‌زدند و معمولاً با روشی یك‌نواخت همه بیماران را مورد معالجه قرار می‌دادند، حال آن‌که هر بیماربرای خود جهانی مستقل است و باید در پرتو روش‌های‌گوناگون و ازآن‌جمله، روان‌درمانی وکاردرمانی، اورا شناخت و درمان کرد.

۶. سازمان‌های بهداشتی و آموزشی، خود را مکلف به‌مبارزه با داروبارگی و روان‌بیماری وکاستاری نمی‌دانستند. بارها توجه مؤسسه‌های‌آموزش‌عالی و وزارت‌علوم وآموزش‌عالی ووزارت‌آموزش وپرورش ووزارت‌بهداری وبهزیستی‌را نسبت به‌گرفتاری‌های مهلك نسل نو جلب کردیم. بارها خواستیم که در آغاز هر دوره آموزشی دانش‌جویان و دانش‌آموزان را از لحاظ سلامت‌تنانی و روانی مورد معاینه قرار دهند و برای درمان و توان‌بخشی‌آنان، مؤسسه‌هایی شایسته برپا دارند. بارها خواستار شدیم‌که‌نسل جوان را از تفنن‌های سالم برخوردار گردانند ومخصوصاً ورزش بدنی‌را به‌صورت‌درسی اجباری درآورند وجوانان و نوجوانان را از ورزش دوستی (که برترین جلوه آن تماشای مسابقه‌ها و دستك‌زدن و هوراکشیدن بود) به‌ورزش‌کاری سوق‌دهند. اصرار ورزیدیم‌که وظیفه اصلی آموزش و پرورش انتقال دانستنی‌ها نیست، القاء آرمان‌های معنوی‌بزرگ است. اعلام‌کردیم‌که شخصیت معلم‌مرتبه‌هابیش ازمحتوای درس‌ها درتربیت‌دانش‌آموزان و دانش‌جویان مؤثر است و باید درگزینش و پرورش معلم بر وجه اخلاقی شخصیت او پا فشرد.

اما در مقابل تقاضاهای پیاپی ما، هیچ یك از مسئولان مؤسسه‌های دولتی پاسخی مثبت ندادند. تنها یك وزیر با تأسیس سازمان توان‌بخشی و بسط برخی از سازمان‌های درمانی گامی دراین راه برداشت.

۷. چنان‌که سال‌ها پیش گفتم و به دردسر افتادم، طبقه حاکم به‌قصد بازداشتن جوانان ما از مبارزه، می‌کوشیدکه با ترویج سبك‌سری و ولنگاری و شهوت‌رانی وپول دوستی و مقام‌طلبی، آنان را هرچه بیش‌تر، به‌ناتوانی جسمی و روحی کشاند. از این‌رو باطناً از مجاهده علیه نابه‌هنجاری‌های شخصیت خشنودنبود وعملاً آن را خنثی می‌کرد. معلمان دراین‌باره خاطره‌های بسیار دارند.

سال‌ها پیش چون در دبیرستان دخترانهِ ایران موضوع اعتیاد برخی‌ازدانش‌آموزان آن دبیرستان را پیش کشیدم، خانم «ج»، مدیر درباری دبیرستان درمیانه سال‌آموزشی مرا به‌ترك دبیرستان خواند.

به‌خواهش دانش‌جویان به «ب»، رئیس دانش‌سرای عالی (که بعداً مرا به‌اتهام «اهانت به‌اعلیحضرت» اخراج و گرفتار پلیس کرد) اطلاع دادم که عصر هنگام برخی از استادان درگوشه‌ای از مؤسسه روان‌شناسی دانش‌سرا بساط می‌گساری می‌گسترند. «ب» ناشکیبانه درپاسخ‌من چنین متعرض‌شد: «به‌دانش‌جویان چه‌مربوطاست! مگرمحتسب‌اند؟» از سخن او به‌حیرت افتادم، زیرا درآن زمان نمی‌دانستم‌که خود او قماربازی‌دائم‌الخمر است!

به‌سبب بیماری و برای دوری از هوای آلوده تهران به‌سیرجان رفتم. در آن‌شهر پی بردم که علاوه‌بر خیل تریاکیان سال‌مند، صدها نوجوان و جوان و ازآن جمله، ورزش‌کاران و حتی معلمان ورزش به‌تریاك و حشیش روی برده‌اند و از این مخوف‌تر، نونهالان دودخورده دودخواه نیزمعدود نیستند. به‌کمك برخی ازسپاهیان‌دانش وسپاهیان بهداشت برای کشف دامنه رسوخ تریاك وحشیش به‌کاوش پرداختم و به‌اقتضای سادگی معلمانه خود، در هرمجلسی سخن از مخاطره‌های داروبارگی به میان آوردم و نسل نو را به‌ترك آن برانگیختم.

چند هفته پس از ورود من به‌سیرجان، شاه‌زاده‌ای که در آن شهر اقامت داشت، مرا احضارکرد، این «والاحضرت شاه‌پور» بربخش پهناوری ازکشت‌زارهای آباد سیرجان چنگ‌انداخته و بی‌پروا به‌تریاك‌کاری و تریاك‌فروشی و تریاك‌کشی مشغول بود، همچنان که«والاگهر»، خواهرزاده‌او دربخش دیگری ازکشت‌زارهای‌آن شهرستان برای‌بهره‌کشی فلاحتی سازمان گسترده‌به‌وجود آورده بود. بی‌گمان‌برخورد باشاه‌پور تریاکی تریاك‌کار تریاك‌منش (که به‌زودی به عنوان «کشاورز نمونه‌سال» از دست «برادر تاج‌دار» خود

جایزه گرفت) از تحمل من خارج بود. پس به‌بهانه کوتاهی اقامت خود در سیرجان، از تشریف به‌حضور ایشان سر باز زدم. ولی بیش از دو ـ سه روز نگذشته بود که مأمور سازمان اطلاعات و امنیت کشور گریبان مرا گرفت. تجسس کردند که برای چه به سیرجان آمده‌ام و با سپاهیان دانش و بهداشت چه کاری دارم و چرا در «امور محلی» مداخله می‌کنم. آن‌گاه «صلاح» مرا درترك سیرجان دانستند.

درتهران تماس‌های من و یارانم با دانش‌جویان بدون هیچ‌گونه تظاهر و حتی با احتیاط تمام صورت می‌گرفتند. با این وصف از نظر مقامات دانش‌گاهی و پلیسی پوشیده نماندند و البته مورد مخالفت قرار گرفتند. معترض بودند که من «بیش ازحد» بادانش‌جویان گرم می‌گیرم و درعروسی و عزای آنان شرکت می‌کنم و محض «مقاصد دیگر» مقررات دانش‌گاه را درمورد نام‌خوانی (حاضر وغایب‌کردن) و امتحان و نمره‌گذاری و حضور درجلسه‌ها و شرکت در مراسم رسمی و جز این‌ها زیر پا می‌گذارم و از اجرای «برنامه مصوب» طفره می‌روم. از دیدگاه آن‌ها، بی‌اعتنائی به‌مقررات صوری، و بیش‌از آن، تماس نزدیك معلم و دانش‌جو ناصواب بود. پس به‌کرات من و یارانم را احضار کردند و اخطار کردند و تهدیدکردند و بعضی از همکاران محترم دانش‌گاهی‌را به‌عنوان «جاسوس تمام‌وقت» بر ما گماردند. ولی ما که خود را از هر خطائی مبرا می‌دیدیم و ضمناً به‌محبت‌وحمایت بی‌غل و غش هزاران بلکه‌ده‌ها هزار دانش‌جو متکی بودیم،خدمت کوچك خود را کمابیش ادامه دادیم.

به‌جاست اگر ادعا کنیم که طبقه حاکم از ناهنجاری‌های دانش‌گاهیان مخصوصاً داروبارگی و روان‌بیماری آنان خشنود بود و بهره می‌برد. زیرا داروبارگان و روان‌بیماران گذشته ازآن‌که معمولاً ازلحاظ مبارزه سیاسی عقیم می‌شدند، به‌سبب درهم‌شکستگی شخصیت، درموردهای بسیار زیر بار تحمیل‌های پلیس می‌رفتند واحیاناً به‌زیان دانش‌گاهیان دیگر، تن به‌همکاری می‌دادند.

پلیس «ا»، دانش‌جوی روان‌بیمار دانش‌سرای‌عالی‌را که درنتیجه بدکاری به‌زندان افتاده بود، به‌همکاری خواند و وعده داد که اگردست به‌جاسوسی زند، او را ازمضیقه مالی خواهند رهانید. دانش‌جوی بیمار آن‌اندازه متشخص بود که نپذیرد و سرانجام تن به‌خودکشی دهد.

درسال ۱۳۵۱ که نیکسون، جمهورسالار ایالات‌متحدآمریکا به‌ایران آمد، هنگامی که موکب او درخیابان پارك‌وی (بزرگ‌راه رسالت کنونی) به‌ناحیه‌کوی دانش‌گاه‌تهران رسید، دانش‌جویان از ورای دیوارها اتوموبیل او را سنگباران کردند. پس پلیس سبعانه به‌کوی دانش‌گاه ریخت و جمعی از دانش‌جویان را گرفت و به‌زندان برد. درآن میان

«پ»، دانش‌جوی نابینا را هم که‌در دانش‌کده علوم‌تربیتی‌دانش‌گاه تهران درس‌می‌خواند، به‌زندان انداختند، مدت چند ماه نگاه‌داشتند و سپس رها کردند، با این شرط‌که ازآن‌پس منظماً درباره دانش‌جویان ساکن‌کوی دانش‌گاه برای آنان خبر برد. «پ» با آن‌که رنج زندان رفتن را از توان خود بیرون می‌دید، به‌آن شرط عمل نکرد و چون مورد تهدید شدید قرارگرفت، به‌اضطراب عمیق گرفتار آمد. عبدالرضا احمدی، دانش‌جوی متعهدی که پس ازسال‌ها مقاومت، درجریان انقلاب‌اسلامی زخمی شد، شبانه به‌قصد چاره‌جویی، او را به‌خانه من آورد. «پ» را دلداری دادم و از او خواستم که یا دلاورانه نزد پلیس رود و به‌بهانه نابینایی، با قاطعیت از «کسب اطلاعات» اظهار عجز کند یا دانش‌کده‌را رها کند وچندگاه در خانه‌ای خالی‌که دراختیار داشتیم، مخفی شود. راه اول رابرگزید. ولی براثر فشارهای مداوم روان‌بیمار گردید.

«ص»، یکی از دانش‌جویان پرشور آذربایجان در زندان چنان درهم شکست که به‌اغوای داروبارگان داخل زندان، به‌هرویین خو گرفت. با وجود این گرفتاری، پس از رهایی، از مبارزه دست برنداشت. مجدداً درصدد دستگیری او برآمدند. امابه‌تهران گریخت. یك دانش‌جوی آذربایجانی که او را پناه داده بود، چون نمی‌توانست او را در برابر پلیس حفظ‌کند و به‌او دارو رساند، محرمانه از من کمك خواست. بی‌درنگ بیمار را نزد دکتر امانت فرستادم و برای مداوا از او چاره‌جویی‌کردم. برای آن که بیمار از نظر پلیس دور ماند، او را درآپارتمانی که در خیابان نادرشاه (خیابان میرزای شیرازی کنونی) اجاره کرده بودیم، جای دادم و به‌تداوی خود برانگیختم. چند هفته پس از معالجات مقدماتی، به‌یاری برخی ازدانش‌جویان‌آموزش‌گاه‌خدمات اجتماعی (مددکاری)، او را با نام مبدل دربیمارستان رازی بستری‌کردم. در پرتو همت عالی خود بهبودیافت.

بدبختانه همه دانش‌جویان گرفتار این‌چنین بلند همت نبودند ومانند «ص» رستگار نشدند. مثلاً «د»، دانش‌جوی روان‌بیمار کار و نان نداشت. ولی آوازی خوش داشت‌و هنرپیشگی را داروی درد خود می‌پنداشت. دانش‌گاه را رها کرد، ولی در هیچ تآتری پذیرفته نشد. به‌امید آن‌که بهبود یابد، او را به‌هنرپیشه معروف، رضا ارحام‌صدر معرفی کردم تا با کمك ارحام‌صدر درشهر اصفهان در تماشاخانه سپاهان به‌کارآموزی پردازد. اما براثر رفتار نابه‌هنجار خود به‌زودی از تماشاخانه رانده شد و به‌چنگ پلیس افتاد. بعداً دانش‌جویان خبر دادند که به‌خدمت ساواك درآمده وظاهراً برای جاسوسی درمورد کنفدراسیون دانش‌جویان که به‌تازگی به‌وجود آمده بود، به‌ایالات متحدآمریکا فرستاده شده است. کاش چنین نباشد!

دستگاه پلیس طبقه حاکم درموردهایی که از بیم افکار عمومی یا واکنش دانش‌

جویان، دستگیری یاسرکوبی مستقیم دانش‌گاهیان‌را صلاح نمی‌دید و همچنین‌درموردهایی که‌می‌خواست میان دانش‌گاهیان یا روشن‌فکران غیردانش‌گاهی اختلاف اندازد، معمولاً به‌طورنامستقیم عمل می‌کرد. مثلاً کوشش می‌کرد تا به‌وسیله مزدوران دانش‌گاهی‌خود، دانش‌کده یابرخی ازکلاس‌های آن‌را علیه معلم یادانش‌جوی مزاحم بشوراند یا بارسانه‌های توده‌گیر، دیگران را نسبت به‌او بی‌اعتماد گرداند. از این‌رو همچنان که عملاً دانش‌گاهیان را به‌اسارت عارضه‌های تباهی‌آور درمی‌آورد، مزاحمان دانش‌گاهی خودرا به‌تباهی‌هایی مانند داروبارگی و روان‌بیماری و فساداخلاق و حتی وابستگی به‌پلیس و جاسوسی برای اجنبی متهم می‌کرد.

دریک‌مورد به‌اندیشه‌آن‌که دانش‌جوی مبارزآن‌زمان، بیژن‌جزنی‌را منفور گردانند، در دانش‌گاه تهران تهمت‌هایی بدو بستند وبه‌ناحق او را فاسدالاخلاق جلوه‌دادند.

درمورد دیگر برای انصراف جوانان از جست‌وجوی علت مرگ معلم و نویسنده غیور، صمد بهرنگی، به‌دروغ شایع کردندکه بهرنگی درحال مستی به‌رودخانه پریده و غرق شده است.

درمورد دیگر، از روی بدسگالی درباره دو شخصیت محبوب دانش‌جویان، یعنی معلم و شاعر انقلابی، سیاوش کسرایی و نویسنده آزادی‌خواه، دکتر مصطفی رحیمی به دروغ‌پراکنی پرداختند وآن‌دو را معتاد به‌داروهای مخدر معرفی‌کردند.

درمورددیگر برای دور داشتن‌دانش‌جویان از استاد روشن‌اندیش، دکترفرهادنعمانی، نامردمانه دست‌به‌کوشش زدند تااورا از وابستگان‌خود شمارند. همچنین به‌استاد ونویسنده آزاده، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی واستاد ونویسنده هنرمند، دکتر سیمین‌دانش‌ور که چون مادری فداکار برای دانش‌جویان زحمت می‌کشید، تهمت‌های ناجوانمردانه مشابهی بستند.

درمورد دیگر به‌موازات‌کشانیدن هنرآفرینان ونقادان به‌مجادله‌های بیهوده‌یازننده و بزرگ کردن نقطه‌های ضعف نویسندگان و شاعران و موسیقی‌پردازان و پیکرسازان، محیلانه کوشیدند که گروهی از نویسندگان وشاعران پرنفوذ مانند دکترعلی شریعتی و دکتررضا براهنی و دکتر غلام‌حسین ساعدی را روان‌بیمار شمارند. برای این‌منظور به میانجی یکی از استادان دانش‌گاه ملی که کلینیك روان‌شناسی یا ـ به‌قول دانش‌جویان‌ـ «دکان روان‌شناسی» داشت، دانش‌جویان یك‌کلاس را برانگیختند که برای تدارك کتابی در زمینه روان‌شناسی نویسندگان و شاعران معاصرایران، هرکدام به‌کمك پرسش‌نامه‌ای که نسخه‌های آن درکلاس توزیع شدند، شخصیت یکی از نویسندگان یا شاعران بلند‌

آوازه را از روی اثرهای او و با تکیه به‌انحراف‌های روانی‌موردتحلیل قرار دهند. چند تن از دانش‌جویان آن‌کلاس برای مشورت نزد من آمدند و پرسش‌نامه راه‌نمون را ارائه کردند. پرسش‌هایی‌که درآن ورقه‌دیدم، اکثراً مربوط به‌بیماری‌های‌روانی بودند ودانش‌جویان را برآن می‌داشتندکهٔ به‌هنگام تحلیل اثرهای نویسنده یا شاعر، هر نکته ادراکی‌یا عاطفی را به‌یکی از عقده‌ها یا ناخوشی‌های روانی تحویل‌کنند و در فرجام، نویسنده یا شاعر را دریکی ازچند گروه روان‌بیمار که در ورقه ذکر شده بودند، جای‌دهند.

دوستانه دانش‌جویان را متوجه نادرستی وناروایی کاری‌که برعهده گرفته بودند، کردم و ازآنان خواستم‌که همکلاسان خودرا هم ازآن‌کار برحذر دارند. سپس‌لازم‌دانستم که برخی از دوستان‌گوینده ونویسنده به‌ویژه محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، دبیر کانون نویسندگان وشاعران ایران را درجریان ماجرا بگذارم.

درمورد دیگر برای‌گسستن الفتی‌که‌من ویارانم به‌گروهی ازدانش‌جویان واستادان متعهد مخصوصاً استاد شهید، مرحوم مرتضی‌مطهری داشتیم، توطئه‌ای چیدند و درضمن نامردمی‌های بسیار، به‌وسیله برخی از روحانی‌نمایانی که از منبر و رادیو و تله‌ویزیون به‌زیان مردم، سوءاستفاده می‌کردند (و در نخستین هفته‌های انقلاب اسلامی ایران به کیفر رسیدند) شهرت دادند که من مختل‌الشاعر شده‌ام و به مقدسات اهانت کرده‌ام و دانش‌جویان را موردحمله قرار داده‌ام.

به‌اتکاء یافته‌های وسیع روان‌پزشکان و روان‌شناسان ومددکاران‌اجتماعی وتجربه محدود خود، معتقدم که مبارزه با داروبارگی همانند مبارزه با روان‌بیماری وکاستاری، وجه‌های گوناگون دارد. یك وجه‌آن انگیختگی یا تصمیم فرد داروباره است برای‌ترك دارو. وجه دیگر آن درمان بالینی یا سرپایی داروباره است به‌وسیله پزشك. وجه دیگر آن آماده‌کردن محیط زندگی داروباره است برای ترغیب داروباره به‌داروزدایی، برای تدارك وسیله‌های درمان، وبرای حفظ داروباره درمان‌یافته از ابتلای مجدد.

بی‌گمان‌مهم‌ترین وجه‌مبارزه با داروبارگی، وجه‌اجتماعی مبارزه‌است. برای‌رهایی داروبارگان بایدآنان راحداقل چندگاه درمحیطی‌سالم سکونت‌داد. محیط سالم‌محیطی‌است که برای‌ظهورعلت‌های داروبارگی‌زمینه‌ای مناسب نباشد. درچنین‌محیطی باید داروهای خوانگیز را ازدسترس بیماران‌دور کرد، و بیماران رااز تلقین‌های‌سم‌فروشان‌مصون داشت وآنان رابا همکاری پزشکان و روان‌شناسان و مددکاران وپرستاران، به‌کارها و تفنن‌های سلامت‌بخش‌برانگیخت، برای‌آن‌که‌بیماران‌بتوانند به‌آسانی‌با زندگی‌به‌هنجار دمسازشوند، باید طرحی ریخت‌که پس از بازگشت به‌زندگی متعارف، به‌میانجی مهارت‌هایی که یا در دوره درمان آموخته‌اند یا ازپیش می‌دانسته‌اند، پیشه‌ای درخور، پیش‌گیرند و ازآفت-

های بی‌کاری و بی‌نانی ایمن مانند. باید به‌کمك آرمان‌شناسان جامعه دوست، یکایك را یاری‌کرد تاهرچه بیش‌تر از نیازهای منفی‌خود برهند و از این بالاتر، نیازهایی‌راکه‌ارضاء آن‌ها متضمن بهره یا خدمتی برای دیگران است، محور آرمان‌های خودگردانند.

از میان نیازهای مثبت فرد، آن‌که در جریان ارضاء، مایه ارضاء نیازهای مثبت انسان‌های دیگر می‌شوند، «نیاز مردمی» یا «نیاز معنوی» می‌خوانیم. فرد در جریان برآوردن نیاز معنوی چون از مزاحمت دیگران برکنار است، با سهولت نسبی از عهده ارضاء نیاز برمی‌آید وچون‌خود را با دیگران همراستا و هماهنگ می‌یابد، احساس‌یگانگی می‌کند و براثر آن، از قدرت و اعتماد به‌نفس وطمأنینه و قاطعیت نصیب می‌برد. چنین فردی برای برآوردن سایر نیازهای خودنیز بی‌تزلزل مجاهده می‌ورزد و ناخرسندی‌هایی را که براثر عدم ارضاء برخی از نیازها الزاماً برای هرکس‌پیش می‌آیند، ناچیز می‌شمارد و با شکیبایی می‌پذیرد. پس نیاز معنوی همچنان فرد را به‌خرسندی می‌رساند، او را با فضیلت‌هایی‌که‌برای زندگی اجتماعی‌لازم‌اند، آراسته می‌گرداند به‌بیان دیگر، نیازمعنوی فضیلت‌آفرین است و ارزش اخلاقی دارد و می‌تواند فرد را به‌صورت «انسان معنوی» یا «انسان‌وارسته» درآورد.

هرچه شمول اجتماعی نیاز معنوی بیش‌تر باشد، آن نیاز ارزش اخلاقی والاتری خواهد داشت. ولی‌درجامعه‌های طبقه‌مند، نیازهای‌همه فردهاهمراستا و هماهنگ‌نیستند، و شمول اجتماعی نیازهای هیچ فردی نمی‌تواند ازحد نیازهای مشترك عضوهای‌یك‌طبقه تجاوزکند. بنابراین هرنیازی‌که ارضاء آن به‌ارضاء نیازهای مشترك عضوهای یك طبقه منجر شود، برترین نیاز معنوی و دارای بیشینه ارزش اخلاقی است.

هرکس به فراخور وضع طبقه‌ای که اورا دربر گرفته است، می‌تواند نیازهای‌خود را برنیاز مشترك‌یا آرمان عمومی‌آن‌طبقه منطبق‌کند و با ارضاء آن نیازها، هم‌برموهبت خرسندی و هم بردولت وارستگی دست یابد. اما تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهند که وابستگان طبقه بهره‌کش عملاً مرتبه‌هاکم‌تر از وابستگان طبقه بهره‌ده ازچنین امتیازی بهره‌ور می‌شوند. این نکته سزاوار توضیح است.

چنان‌که می‌دانیم، درجامعه طبقه‌مند نیاز مشترك یا آرمان‌عمومی طبقه حاکم‌همانا بهره‌کشی نامحدود است. ستمگری جلوه سیاسی بهره‌کشی است و فردگرایی، جلوه ایدئولوژیك آن است، به‌این معنی که برای بهره‌کشی، ستم‌گری‌الزامی است وستم‌گری مستلزم فردگرایی یعنی نابستگی است به‌جامعه. دراین‌صورت بازتاب آرمان مشترك‌طبقه حاکم درشخصیت انسانی همانا آزمندی و همستیزی و تفرقه‌جویی است، به‌این‌معنی‌که هر فرد از فردهای طبقه حاکم به‌سبب تحمیل خواست‌های خود برطبقه محکوم، زندگی

فراخی دارد و واجد خزانه نسبتاً نامحدودی از نیازها مخصوصاً نیازهای منفی تعارض آمیز است. پس درغیاب عامل‌های مداخله‌گر اجتماعی، برای ارضاء نیازهای سیری ناپذیرخود، دیگران را کمابیش از ارضاء نیازهایشان بازمی‌دارد. ازجهتی با طبقه محکوم می‌ستیزد و ازجهت دیگر درهمان‌حال که دربرابر طبقهٔ حاکم، با دیگرعضوهای طبقه خود همراهی و همکاری‌سطحی ناخواسته‌ای‌دارد، باآنان‌نیز به‌ستیزه‌می‌پردازد ودرنتیجه، کمابیش ازطبقه خود هم بیگانه می‌شود و به‌تفرقه‌جویی می گراید.

اما نیاز یا آرمان مشترك‌طبقه محکوم رهایی از بهره‌کشی طبقهٔ حاکم است. جلوه سیاسی آن مبارزه با ستم‌گری است و وجه ایدئولوژیك آن جمع‌گرایی است، به‌این‌معنی که برای رهایی ازبهره‌کشی، مبارزه با ستم‌گری‌الزامی‌است ومبارزه با ستم‌گری‌مستلزم جمع‌گرایی یعنی وابستگی است به‌جامعه. دراین صورت بازتاب آرمان مشترك طبقه محکوم درشخصیت انسانی همانا قناعت وهمکاری و وحدت‌جویی است، به‌این معنی که که هرفرد از فردهای طبقه محکوم به‌سبب‌تحمیل‌های طبقه حاکم، زندگی تنگ‌دامنه‌ای دارد و واجد خزانه نسبتاً محدودی از نیازها، و از آن‌جمله، نیازهای مثبت است. پس درغیاب عامل‌های مداخله‌گر اجتماعی، برای ارضاء نیازهای‌حیاتی خود، دربرابر فزون‌ـ جویی طبقه حاکم، ایستادگی می‌ورزد و با وجود رقابت‌هایی‌که با دیگر عضوهای طبقه خود دارد، عمیقاً باآنان علیه‌ستیزه‌گری طبقه‌حاکم، همکاری می‌کند و درنتیجه، کمابیش با طبقه خود یگانه می‌شود و به‌وحدت‌جویی می‌گراید.

به‌دیگرسخن، چون‌رسالت تاریخی طبقهٔ‌حاکم بهره‌کشی ازطبقه‌محکوم‌است، عضوـ های آن‌طبقه به‌قصد حداکثر بهره‌کشی، ناگزیرندکه هم با عضوهای طبقه محکوم و هم با یك‌دیگر ستیزه کنند. از این‌رو نیازهای هر یك از عضوهای آن‌طبقه شمول اجتماعی بسیار محدودی دارند و به‌آسانی‌نمی‌توانند برنیازهای سایر عضوهای همان طبقه‌انطباق یابند. ولی‌عضوهای طبقه محکوم چون براثربهره‌کشی بی‌دریغ طبقه حاکم، ازتنگ‌دستی و ستم‌زدگی رنج می‌کشند، به‌حکم رنج‌های مشترك خود، به یك‌دیگر پیوند می‌خورند. از این‌رو نیازهای هریك از عضوهای آن طبقه شمول اجتماعی وسیعی دارند و به‌آسانی می‌توانند بر نیازهای دیگر عضوهای آن طبقه انطباق یابند.

درست است‌که‌عضوهای طبقه محکوم براثر درماندگی‌اجتماعی‌خود، گاهی به‌اغوای طبقه حاکم از یك‌دیگر بیگانه می‌شوند و گاهی به‌استخدام گروه‌های حاکم درمی‌آیند و برسر مصالح متعارض آن‌ها، با یك‌دیگر درمی‌افتند. ولی معمولاً این جدایی‌های‌عارضی برخلاف‌جدایی‌های‌گروه‌های حاکم، ریشه‌دار نیستند ونمی‌توانند وحدت ذاتی‌طبقه‌محکوم را یك‌سره بزدایند. برروی هم می‌توان گفت که طبقه محکوم اولاً کم‌تر از طبقه حاکم

به‌نفاق‌ها و خصومت‌های بنیادی گرفتار می‌آید و ثانیاً درجریان‌نیرویابی روزافزون‌خود، پیوسته هم از نفاق‌ها و خصومت‌های درونی آزادتر می‌شود و هم با قاطعیت بیش‌تری تیشه برریشه طبقه ستیزه‌آفرین حاکم می‌زند.

بنابراین‌کسی‌که بتواند آرمان طبقه حاکم را بپذیرد، یعنی نیازهای خود را برنیاز مشترك مستکبران منطبق‌کند، به‌اقتضای نیاز مشترك آن طبقه که خود زدانیده هرگونه اشتراك انسانی است، به‌هیچ‌روی برخرسندی و وارستگی دست نخواهد یافت. ولی‌کسی که بتواندآرمان‌طبقه محکوم را بپذیرد، یعنی نیازهای خود را بر نیازمشترك مستضعفان منطبق کند، به‌اقتضای نیازمشترك‌آن طبقه‌که زاینده هرگونه اشتراك انسانی است،البته بر خرسندی و وارستگی دست خواهد یافت. خلاصه کلام: انطباق فرد برجامعه شرط خرسندی و وارستگی است، و این انطباق فقط برای عضوها و وابستگان طبقه محکوم امکان‌پذیر است.

عضوها و وابستگان طبقه استثمار زده درضمن‌مبارزه با طبقه ستیزه‌جوی استثمارگر از وحدت وارستگی‌آور خرسندی‌بخش برخوردار می‌شوند. ولی اگر به‌اقتدای بسیاری از مصلحان‌گذشته، بخواهند با نفی طبقه استثمارگر طبقهٔ استثمارزده را به‌صورت طبقهٔ استثمارگر جدیدی درآورند، همانند عضوهای طبقهٔ استثمارگر از خرسندی و وارستگی به‌دور خواهند افتاد. از این‌رو باید پذیرفت که کلید خرسندی و وارستگی انسانی مبارزه انسان است برای نفی طبقهٔ بهره‌کش از راه نفی طبقه بهره‌کش از راه نفی مطلق ساخت طبقه‌ای جامعه، به‌امید برقراری ساخت جدیدی که ازطبقه و استثمارطبقه‌ای پاك باشد ویگانگی نیازهای فرد و جامعه را امکان‌بخشد.

نتیجه می‌گیریم‌که نیاز انسان به‌مبارزه اجتماعی در جهت استواری‌جامعه آرمانی فردا، زمینه برترین آرمان‌های انسانی است. انسان‌هایی که در داخل جامعه خود یا در خارج آن برای تحقق چنین آرمان‌ها می‌کوشند، براثر کشش عظیم آن‌ها، هم در برابر ناخرسندی‌های احتمالی استوار و شکیبا می‌شوند، و هم با خیز و جهش (و نه‌خرامش‌گام به‌گام) به‌سوی‌جامعه آرمانی فردا پیش می‌تازند وبه‌تناسب پیشتازی خود، از وارستگی بهره می‌برند، چون به‌حکم پویایی تاریخ، تفوق طبقه زحمت‌کش و تقرب آن به‌جامعه آرمانی فردا هرلحظه بیش از لحظه پیش دست می‌دهد، تلاش هر فرد تا آن‌پایه که‌واقعاً با مبارزه مستضعفان همراستا و هماهنگ باشد، ضامن‌خرسندی افزاینده و وارستگی‌بالنده خواهد بود.

در جریان تجربه معلمی خود، بارها میان ایدئولوژی طبقه زحمت‌کش وخرسندی و وارستگی رابطه‌ای مستقیم مشاهده کردم. دانش‌جویانی که صادقانه از پایگاه طبقه

زحمت‌کش به‌جامعه می‌نگریستند، برای خود آرمان یا هدفی پرجاذبه داشتند وبدین‌سبب علی‌رغم مشکلات ومخاطرات، شیفته‌وار به‌مبارزه می‌پرداختند و به برکت مبارزه اولاً ازناهنجاری‌های شخصیت ایمن می‌ماندند وثانیاً اگر دچارناهنجاری می‌شدند، باسهولت نسبی بهبود می‌یافتند. صدها دانش‌جوی متعهد که در دوره اختناق و درجریان انقلاب اسلامی از دل وجان مبارزه کردند وبه‌هیچ‌روی انحراف نجستند، نکته اول را به‌اثبات می‌رسانند وکسانی چون «ص» سابق‌الذکرکه باعزم جزم خود، از انحراف تحمیلی‌رست، نکته دوم را ثابت می‌کنند.

بر همین‌اساس می‌توان مدعی شدکه رفتار نابه‌هنجار با ایدئولوژی طبقه زحمت‌کش رابطه معکوس دارد. تقریباً همه داروبارگان وروان‌بیمارانی که در مؤسسه‌های‌آموزش عالی مشاهده‌کردیم، به‌قشرهای میانه‌جامعه متعلق بودند و ازاین‌رو یا اساساً از هرگونه مبارزه اجتماعی دوری می‌گرفتند و یا نسبت به‌ایدئولوژی و مبارزه طبقه زحمت کش با تردید واحیاناً تحقیرمی‌نگریستند. درمیان دانش‌جویان داروباره یاروان‌بیمار، فقط‌معدودی به‌طبقه زحمت‌کش بستگی داشتند. اینان نیزکسانی بودند که یا بر اثر کاستی‌های‌موروثی و یابراثر فشارهای فوق‌العاده مخصوصاً سبعت پلیس‌به‌اختلال‌روانی یا داروهای‌خوانگیز دچار شده بودند. برای نمونه از سه رنجور توده‌گرای یاد می‌کنم.

«ص» در زندان به‌اسارت هرویین درآمد و چنان‌که‌گذشت، به‌برکت آرمان‌انسانی خود، مردانه از اسارت رست. «پ» سابق‌الذکرکه در کودکی نابینا شده بود، زیر منگنه زندان وتهدیدِمداوم، سلامت روانی خودرا باخت وبدبختانه هنوز هم مبتلاست. «ف»، دانش‌جوی درخشان دانش‌گاه تهران از دوره نوجوانی در راه‌زحمتکشان به‌فعالیت‌سیاسی پرداخت. درآبادان درضمن تظاهرات سیاسی، ضربه‌ای برچشم راست او زدند و نابینایش کردند. به‌عنوان سپاهی‌دانش به قزوین رفت. چون درمجلس سوك محرم، برضد سازمان اسراییلی «عمران قزوین» سخن‌گفت، چنان با باتون برسر او کوفتند که به‌حمله صرعی‌و و اختلال‌های روانی دیگر گرفتار شد. با این‌همه از راه هدف به‌دور نیفتاد. به دانش‌کده الهیات و معارف اسلامی (دانش‌گاه تهران) راه یافت و با شعرهای انقلابی خود برشور اجتماعی دانش‌جویان افزود. در میان سال آموزشی ۱۳۴۶-۴۷ از دانش‌کده اخراجش کردند. برای آن‌که یك‌سره از دانش‌جویی محرومش نگردانند، آل‌احمد فقید و من به‌هر در زدیم ومنجمله به‌دکتر غلام‌حسین صدیقی، رئیس آزادمنش مؤسسه‌مطالعات وتحقیقات اجتماعی دانش‌گاه تهران رجوع کردیم. با پایمردی دکتر صدیقی «ف» توانست در رشته علوم اجتماعی به تحصیل ادامه دهد. اما در ۱۳۵۱ برای نجات از مزاحمت پلیس، با دشواری‌های فراوان، خودرا به‌ایالات متحدآمریکا رسانید وبه‌قصد مبارزه با دیکتاتوری

پهلوی و امپریالیسم نگه‌دارآن، به‌سازمان‌های دانش‌جویی فعال پیوست. سفارت ایران در واشینگتون و پلیس ایالات‌متحد او را «تروریست» شمردند و از آن کشور اخراجش کردند. عنوان «تروریست» باعث شد که کشورهای دیگر هم او را نپذیرند سرانجام توانست درالجزایر سکونت گیرد و به‌استادی یکی از دانش‌گاه‌های آن‌کشور درآید. در سال‌جاری برای خدمت مستقیم به‌انقلاب اسلامی ایران، به‌وطن بازگشت.

همچنان‌که‌آرمان‌های‌استوارمردم دوستانه باجذبه عظیم‌خود، فرد را برجمع منطبق می‌کنندو به‌خرسندی و وارستگی می‌رسانند، بی‌آرمانی‌همانندآرمان‌های‌سست غیراجتماعی یا آرمان‌های واهی واقع‌گریز، مانع سعادت ومعنویت است. انسان‌های بی‌آرمان‌برخلاف آرمان‌مندان‌بسیجیده، خاشاك‌وار درمقابل‌بادهای نامساعد، بی‌اراده به‌این سوی‌وآن‌سوی کشانیده می‌شوند، از ناخرسندی‌ها آسیب می‌بینند وبه‌بیماری‌های‌روانی و داروگرایی و نابه‌هنجاری‌های دیگر دچار می‌آیند. رابطه بی‌آرمانی با ناهنجاری‌های شخصیت و حتی کج‌روی‌های اجتماعی‌چنان‌پایداراست‌که می‌توان‌بی‌آرمانی‌را مایه و ویژگی ناهنجاری‌ها وکج‌روی‌ها دانست. سال‌ها پیش «ا»، دانش‌جوی روان‌بیمار سابق‌الذکر پس از بحثی که دراین زمینه با من‌داشت، بالبدیهه چنین سرود:

گفت استاد مرا از سر مهر: هیچ داری تو به دنیا هدفی؟
گفتمش: از تو ندارم پنهان: هست تنها هدفـم، بی‌هدفی!

آرمان‌مندی مایه رستگاری انسان‌ها مخصوصاً انسان‌هـای جوان است. از این‌رو بزرگ‌ترین وظیفه آموزش و پرورش، القاء آرمان‌های والاست به نسل نو. اما آموزش و پرورش ـ چه در اجتماع غیر رسمی خانـواده و چه در اجتماع رسمی مدرسه ـ بدون همداستانی جامعه بزرگ چندان کاری از پیش نمی‌برد. بنابـراین شرط رستگاری انسان تحقق جامعه‌ای است سالم، و جامعه سالم چنان کـه اشاره شد، جامعه‌ای است مناسب برای بالندگی طبقه زحمتکش و سرکوبی طبقه بهره‌کش و نابودی ساخت طبقه‌ای‌جامعه. چنین جامعه‌ای صناعت و علم و فلسفه و هنر را بـه‌خدمت می‌گیرد و با تنظیم اقتصاد و سیاست و آموزش، همگان را از نیازهای جامعه ستیز شخصیت‌شکن دور می‌دارد، نیاز-های جامعه‌پرور شخصیت‌آفرین را در آنان راسخ می‌گـرداند، با تدارك وسایل ارضاء نیازها، به‌همگان مجال کافـی می‌دهد تا در ضمن بـرآوردن نیازهای مثبت خود، الزاماً نیازهای عمومی‌جامعه را برآورند ودر نتیجه هم‌جامعه را به‌پیش برند و هم‌شخصیت‌های خود را تا بیشینه پایه تحقق و تعالی بخشند.

جامعه آرمانی آرمان‌بخش ماهنوزاستوار نشده است. ولی‌به‌حکم صیرورت‌تاریخی انسان، درکار تکوین است و زود باشد که استوار شود. اما استواری‌آن مستلزم مبارزه

است. آنان‌که به‌حق، رستگاری خود را در رستگاری‌جامعه می‌جویند و رستگاری‌جامعه را در نفی ساخت طبقه‌ای جامعه می‌یابند، نمی‌توانند برای مطلوب خود مبارزه نکنند ـ مبارزه برای‌تکامل اقتصادی، مبارزه برای تحول سیاسی، مبارزه برای بیداری‌اجتماعی. تا زمانی‌که جامعه آرمانی آرمان‌بخش‌فردا تحقق نیافته است، برای کسی‌که از زشتی‌های جامعه طبقه‌مند به‌ملال افتاده است، هیچ آرمانی زیبنده‌تر از مبارزه برای تحقق جامعه فردا نیست. به‌راستی مبارزه در راه تحقق جامعه آرمانی، خود برترین آرمان است.

مردم رنج‌دیده ما که پس از طی فراز و نشیب‌های تاریخی بسیار، به‌امید حیاتی پاك وپرمایه سر به‌انقلاب برداشتند، اینك انتظاردارند و سزاوار آن‌اندکه نظام‌اجتماعی جدید با زدودن نابرابری‌ها و نامردمی‌های دیرینه، نسل نورا در برابر همه‌کج‌روی‌ها و ناهنجاری‌ها بیمه‌کند وحداقل از فاجعه اعتیاد برهاند. این فاجعه، فاجعه‌ای است‌مهیب، و برای درك مهابت آن کافی است که‌کمیت وکیفیت آن را بـه خاطر آوریم: مطابق برآورد سازمان‌فعالی‌که اخیراً به‌نام انقلاب اسلامی ایران، علیه هرگونه اعتیاد به‌جهاد برخاسته است، اکنون در جامعه سی وچند میلیونی مـا بین دو و سه میلیون معتاد یافت می‌شوند وبیش‌تر آنان به‌نسل جوان تعلق دارند. («اعتیاد از زبان‌آمار»، **روزنامه‌کیهان** شماره ۱۱۰۹۰، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹، ص ۵)

امید هست‌که این جهاد براثر پـالایش عمومی جامعه همواره نیرویی بیش‌تر گیرد و از صورت یك فعالیت جزائی محض بیرون آید و بـا همیاری مؤسسه‌هـای آموزشی مخصوصاً دانش‌گاه‌ها، بتواند داروبارگی را به‌همراهی دیگر مرده ریگ‌های شوم جامعه طبقه‌مند از میان بردارد و به‌برکت برقراری حکومت عدالت اجتماعی و فرونشانی‌خودنه کامگی وقانون‌شکنی وناایمنی، مردم به‌ویژه جوانـان را از مغاك دغدغه و نومیدی و بدبینی بیرون‌کشد و راه را برشیطان ناهنجاری وکج‌روی سدکند.

کتاب‌خانه «به سوی آینده» :

مجموعه‌ای از برگزیده‌ترین کتاب‌ها و مقالات دانشمند گرانمایه و انسان طراز نوین، امیرحسین آریان‌پور در این کتاب‌خانه تقدیم دوستداران دانش می‌گردد، باشد تا بر اساس اندیشه‌ی انسانیِ آن زنده‌یاد، این نوشته‌ها، نه صرفا در جهت تبیین جهان، بلکه برای تغییر انقلابی شرایط موجود به‌کار گرفته شود.



آثاری از امیرحسین آریان‌پور در «به سوی آینده»

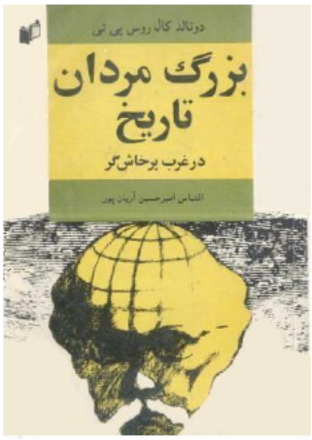


















امیرحسین آریان‌پور

کتاب شناسی

ترجمه ها :

- **ارمغان جنگ**، دافنه دوموریه، مشهد، بنگاه شرق، ۱۳۲۳. چاپ دوم، کتاب فروشی دانش .
- **آموزشگاه‌های فردا**، جان دیویی، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، ۱۳۲۸ .
- **دشمن مردم**، هنریك ایبسن، نشر اندیشه، اردیبهشت ۱۳۳۸. نشر ششم گستره: ۱۳۷۸ .
- **تاریخ تمدن**، ویل دورانت، کتاب اول، بخش سوم: چین و ژاپون، مشرق زمین، گاهواره تمدن، موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۳۸ .
- **تاریخ تمدن**، ویل دورانت، کتاب دوم، بخش اول :تمدن اژه‌ای و تکامل یونان، افبال، فرانکلین، ۱۳۴۰ .
- **مقدمه‌ای بر فلسفه آموزش و پرورش یا دموکراسی و آموزش و پرورش**، جان دیویی، فرانکلین و دانشسرای پسران، تبریز، ۱۳۳۹. نشر دوم: کتاب فروشی تهران، ۱۳۴۹ .
- **سیر فلسفه در ایران**، اقبال لاهوری، نشریه شماره 8مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، مرداد ۱۳۴۷. نشر سوم: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای با همکاری انتشارات بامداد، ۱۳۵۴
- **علم اخلاق**، ارسطو ، مشهد، ۱۳۲۲ .

اقتباس ها :

- **بزرگ مردان تاریخ**، دونالد کل روس پیتی، معرفت – تبریز، ۱۳۴۰. نشر چهارم، انتشارات به نگار، ۱۳۷۱ .
- **زمینه ی جامعه شناسی**، آگ برن و نیم کف، دانشگاه تهران و فرانکلین، ۱۳۴۴. نشر ششم با تجدید نظر: ۱۳۵۲. نشر یازدهم: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی (با همکاری فرانکلین(، 1357.

تألیف ها :

- **فرویدیسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان**، انتشارات – کتاب فروشی ابن‌سینا، (بدون تاریخ). چاپ دوم: کتاب‌های جیبی (با همکاری انتشارات فرانکلین) ، ۱۳۵۷ .
- **تعلیمات اجتماعی برای سال اول دبیرستان‌ها**،)به همراه دکتر حسن مینوچهر)، نشر اول: کتاب فروشی و چاپخانه علی اکبر علمی، خرداد 1335.
- **تعلیمات اجتماعی برای سال سوم دبیرستان‌ها**،)به همراه مهدی محقق)، کتاب‌فروشی و چاپخانه علی‌اکبر علمی، شهریور ۱۳۳۵ .
- **متدولوژی تحقیق و مأخذشناسی،)** آئین پژوهش(، مؤسسه علوم اداری، ۱۳۳۴. نشر سوم: امیرکبیر، ۱۳۴۸. نشر چهارم: امیرکبیر، ۱۳۶۲. نشر پنجم گستره: ۱۳۷۸ .
- **ایبسن آشوب‌گرای (کاوشی در زمینه ی جامعه شناسی هنر(**، انجمن تأتر ایران و مرکز نشر سپهر، ۱۳۴۸. نشر ششم گستره 1378. :
- **اجمالی از تحقیق ا.ح.آریان‌پور در باره ی جامعه شناسی هنر**، انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا – دانشگاه تهران، ۱۳۵۴ .نشر چهارم، گستره ۱۳۸۰ .
- **در آستانه رستاخیز**، چاپ اول ،۱۳۳۰، انتشارات ابن‌سینا. آخرین نشر: امیرکبیر ۱۳۵۷ .
- **دو منطق** ، نشر سوم، تبریز، زمستان ۵۷ .

مقاله‌شناسی

فرهنگ نو، ماهنامه جامعه معلمین
پژوهشی در دستگاه فلسفی و تربیتی دیویی، شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ آبان، آذر و دی ۱۳۳۱
ابن سینا، شماره اول، دوره اول، آبان ۱۳۳۱ (با نام مستعار ا. نوآئین(
منطق استاتیک و منطق دینامیک، شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ دی، بهمن و اسفند ۱۳۳۱ (با نام مستعار ا .پژوهنده(
بحثی در روانشناسی گشتالت، شماره ۸ خرداد ۱۳۳۲

صدف
بحثی درباره شناسایی، شماره اول، مهر ۱۳۳۶
منشاء هنرها، شماره‌های ۲ و ۳ آبان و آذر 1336
فرویدیسم، تشریح و انتقاد آن، شماره‌های ۴ و ۵، دی و بهمن 1336
سرگذشت دردناك ایبسن، شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ و ۹، فروردین و اردیبهشت و خرداد و مرداد ۱۳۳۷

جهان نو
دنیای طلایی برتراند راسل، سال چهارم شماره ۱۱، نیمه‌اول‌مهر ۱۳۲۸
جهان‌بینی شوپن هوئر، سال چهارم، شماره ۱۴، نیمه دوم آبان ۱۳۲۸
تحلیلی انتقادی از اندیشه شوپن هوئر، سال چهارم، شماره ۱۵، اول آذر ۱۳۲۸
-دربارهٔ کتاب از اعماق (اثر اسکار وایلد، ترجمه زینت آرام) سال ششم شماره پنجم، تیر ۱۳۳۰

سپیده فردا
همانندی فولك لور اقوام مختلف، سال پنجم ۱۳۳۶، شماره ۱۰ ـ ۹ و ۱۲ ـ ۱۱ و سال ششم ۱۳۳۷، شماره 3 - 4
استاد ما دکتر هوشیار، بهمن ۱۳۳۷
جامعه‌شناسی فرویدی، سال ششم، شماره ۸ ـ ۷، تیر ۱۳۳۸
درباره سینما و تعلیم و تربیت، سال هفتم، شماره ۱۰) 9 - شماره مخصوص سینما و تعلیم و تربیت) خرداد و تیر ۱۳۳۹
برآورد کارهای سمینار علوم اجتماعی، سال هفتم، شماره ۱۰ ـ 9 خرداد و تیر ۱۳۳۹

سخن
درباره هنر، دوره دوازدهم، شماره ۲، خرداد ۱۳۴۰
تبیین هنرهای ابتدایی، دوره دوازدهم، شماره ۳، تیر 1340
آغاز شعر و موسیقی، دوره دوازدهم، شماره ۴، مرداد ۱۳۴۰
سیر هنرها، دوره دوازدهم، شماره ۵، شهریور ۱۳۴۰
آفرینش هنری، دوره دوازدهم، شماره ۶، مهر ۱۳۴۰
کوشش برای تنظیم روش‌های هنری، دوره‌دوازدهم، شماره ۷، آبان 1340
سبك‌شناسی استاتیك، دوره دوازدهم، شماره ۸ و ۱۱ ـ ۱۰، آذر و بهمن و اسفند ۱۳۴۰
سبك شناسی دینامیك، دوره‌سیزدهم،شماره‌های ۳و۴، تیر ومرداد 1341

درباره کتاب تاریخ فلسفه غرب (اثر برتراندراسل، ترجمه نجف دریابندری) دوره دوازدهم، شماره ۹، دی ۱۳۴۰
سیر ادبیات هلند، دوره چهاردهم، شماره ۴ و ۵، مهر و آبان ۱۳۴۲
تکامل اجتماعی، شماره‌های ، ۱۳۴۶

کتاب هفته
جامعه‌شناسی در ایالات متحده آمریکا، شماره ۷۶، ۵ خرداد ۱۳۴۲
اصطلاحات و مفاهیم جامعه‌شناسی، شماره ۷۸،۱۹ خرداد ۱۳۴۲
روش‌های شناخت جامعه، شماره ۷۹، ۲۶ خرداد ۱۳۴۲
از عید سال‌نو تا عروسی، ترجمه، داستایوسکی، شماره ۸۲، ۱۶ تیر 1342
افسانه اختلافات نژادی، شماره ۸۳، ۲۳ تیر ۱۳۴۲
افسانه اختلافات جغرافیایی، شماره ۸۴، ۳۰ تیر ۱۳۴۲
تبیین زندگی اجتماعی، شماره ۸۶، ۱۳ مرداد 1342
تقسیم‌بندی جامعه، شماره ۸۷، ۲۰ مرداد ۱۳۴۲
زمینه اجتماعی شخصیت، شماره ۹۲، ۲۴ شهریور ۱۳۴۲
تنوعات شخصیت، شماره ۹۳، ۳۱ شهریور 1342
انحرافات شخصیت، شماره ۹۶، ۲۱ مهر ۱۳۴۲
بوم‌شناسی، شماره ۱۰۱، ۲۶ آبان ۱۳۴۲
جمعیت‌شناسی، شماره ۱۰۲، ۳ آذر ۱۳۴۲
افزایش طبیعی جمعیت، شماره ۱۰۴، ۱۷ آذر ۱۳۴۲

نامه دانشسرای عالی
اصلاح تدریس زبان‌های خارجی در ایران، دوره دوم، شماره چهارم، ۱۳۳۸
چند نکته درباره آموزش دبیرستانی، دوره دوم، شماره پنجم، خرداد ۱۳۳۹

پیام نوین
زمینه اجتماعی شعر فارسی، دوره هفتم، شماره ۴، (۷۶ مسلسل) فروردین ۱۳۴۴
آموزش دانشگاهی در اتحاد شوروی، دوره هشتم، شماره ۸، بهمن ۱۳۴۵
درباره جنگ،، شماره ۷، مرداد 1344
تبلیغ و تسخیر جماعات،، شماره ۸، شهریور ۱۳۴۴

فردوسی
سیستم فلسفی اتووای نینگر، شماره‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۷، ۱۷ مهر ۱۳۲۸، اول آبان ۱۳۲۸ و ۲۸ آبان 1328
آدم‌سازی و آینده‌سازی، خرداد ۱۳۴۶ (سخنرانی در جلسه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران)
وارستگی فرزانگان، تیر ۱۳۴۶
قوانین تفکر، شماره ۹۶۵، سال بیستم، ۱۸ خرداد ۱۳۴۹
ادامه به بخش مصاحبه‌ها مراجعه شود

کلك
از مدرسه تا مدرسه، [درباره جلال آل‌احمد]، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۹
موتسارت، نغمه‌پرداز ناکام، ترجمه، دونالد کال روس‌پیتی، شماره ، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰

شورای نویسندگان و هنرمندان
هنر تئاتر، دفتر سوم، بهار ۱۳۶۰
بازتاب انقلاب اسلامی ایران در هنرها و آینده هنری ایران،، دفتر ششم، بهار ۱۳۶۰

دنیا
<u>پویایی هستی، دوره چهارم، شماره ۲، شهریور و مهر 1358</u>
پایگاه جهانی ابن سینا، شماره ۶، شهریور ۱۳۵۹

سایر نشریات
جامعه‌شناسی خانواده، اعتبار جهانی، شماره
<u>مراحل تاریخ ایران، نامه فرهنگ ما، بهمن ۱۳۴۴</u>
شناخت علمی و هنری و فلسفی، مجموعه سخنرانی‌ها و خطابه‌ها، نشریه شماره ۳ انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی، خرداد ۱۳۴۵، (متن سخنرانی در تالار دانشکده ادبیات ۱۳ اسفند ۱۳۴۱)
جوانان و تعلیم و تربیت، نشریه کانون فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی، نهم اردیبهشت ۱۳۴۶
آموزش و پرورش ما پیشرفت نکرده است، روشنفکر، شماره ۷۱۰، ۱۱ خرداد ۱۳۴۶ (قسمت‌هایی از سخنرانی در کانون فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی تحت عنوان جوانان و تعلیم و تربیت)
جوانان و خانواده، نامه دانشجو، تیر ۱۳۴۶
مسئله جوانان از مسائل عمومی جامعه جدا نیست، تهران مصور، شماره ۱۲۶۰، ۱۲ آبان ۱۳۴۶
ایران باید سریعاً به‌نوسازی و تکامل آموزش و پرورش خود بپردازد، روزنامه کیهان، ۲۳ آبان ۱۳۴۶
بنیاد هنرها، پست ایران، شماره یازدهم، دوره جدید، شماره مسلسل ۵۲، آبان ۱۳۴۶)قسمت دوم سخنرانی دکتر ا ح آریان‌پور در مدرسه بازرگانی)
عناصر هنری، ماهنامه دانشجویان دانشسرایعالی سپاه دانش، شماره یك، آذر ۱۳۴۶
درباره اصول تکامل تاریخی هنر و ادب، ماهنامه آموزش و پرورش، شماره سوم، دوره سی و نهم، آذر ۱۳۴۸ (نکاتی از سخنرانی‌های استاد امیرحسین آریان‌پور در سمینار دبیران فارسی در رضائیه [ارومیه] درباره فلسفه هنر و سیر تاریخی شعر فارسی)
ابن خلدون، پیشاهنگ جامعه‌شناسی، سهند (فصلنامه هنر و ادبیات تبریز (دفتر اول، بهار ۱۳۴۹ تکرار در سهند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا ۱۳۵۷،)برگرفته از یك سخنرانی)
تدارك پژوهش‌نامه، مقالات و بررسی‌ها، دفتر یکم، بهار ۱۳۴۹

روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی، مجله روانشناسی دانشگاه تهران، قسمت اول شماره پنجم، دی ۱۳۵۱
قسمت دوم شماره ششم، خرداد ۱۳۵۲
قسمت سوم شماره هفتم، آذر ۱۳۵۲
قسمت چهارم شماره نهم، خرداد ۱۳۵۳
قسمت پنجم شماره دهم، دی ۱۳۵۳
قسمت ششم شماره سیزدهم، خرداد ۱۳۵۵
قسمت هفتم شماره شانزدهم، اسفند ۱۳۵۵
آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا، همراه)نشریه دانشجویان دانشکده علوم تربیتی)، سال ششم، شماره اول، زمستان 1354
آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا، سهند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا، ۱۳۵۷
بنیاد جامعه، سهند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا، ۱۳۵۷
ریشه‌های انقلاب ایران، (برگرفته از مصاحبه برایتون، انگلستان (روزنامه اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷
داروین، انقلابی دنیای علم، تا طلوع، شماره يك، ۱۳۵۷
درباره آزادی، سوگند، شماره يك، دوره دوم، ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ (برگرفته از مصاحبه برایتون انگلستان(
با گرگتازی امپریالیسم باید بی دریغ مبارزه کرد، روزنامه بامداد، ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (برگرفته از يك سخنرانی(
اعتیاد در دانشگاه‌های ما، بازتاب، شماره ۳، پائیز ۱۳۵۹
امپریالیسم و آموزش همگانی، جوانان‌توده، سال‌اول، شماره ۳، آذر ۱۳۵۹
تربیت معلم، بنیاد آموزش و پرورش انقلابی، پیام مردم، شماره ۲۸، ۲۰ بهمن ۱۳۵۹
تیغ دادن در کف زنگی مست،)خلاصه سخنرانی ا ح آریان‌پور در جلسه چهارم آذر ۱۳۶۰، جمعیت ایرانی هواداران صلح) ناشر محمود اعتماد زاده، تیر ۱۳۶۱
تاریخ سیاه دیکتاتوری،)برگرفته از جامعه‌شناسی نافرمانی، تبریز ۱۳۵۰) آدینه، شماره ۸۵ - ۸۴، آبان 1372

پاسخ ا ح آریان‌پور به‌مقاله >القای شبه در قالب يك سئوال، روزنامه رسالت، ۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۴
رسالت حقیقت پژوهان، چیستا، ویژه جوانان، سال هفدهم، شماره ۱۰، شماره ردیف ۱۷۰، تیر ۱۳۷۹
آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پروش پویا، چیستا، سال هیجدهم، شماره ۱۰، شماره ردیف ۱۸۰، تیر ۱۳۸۰

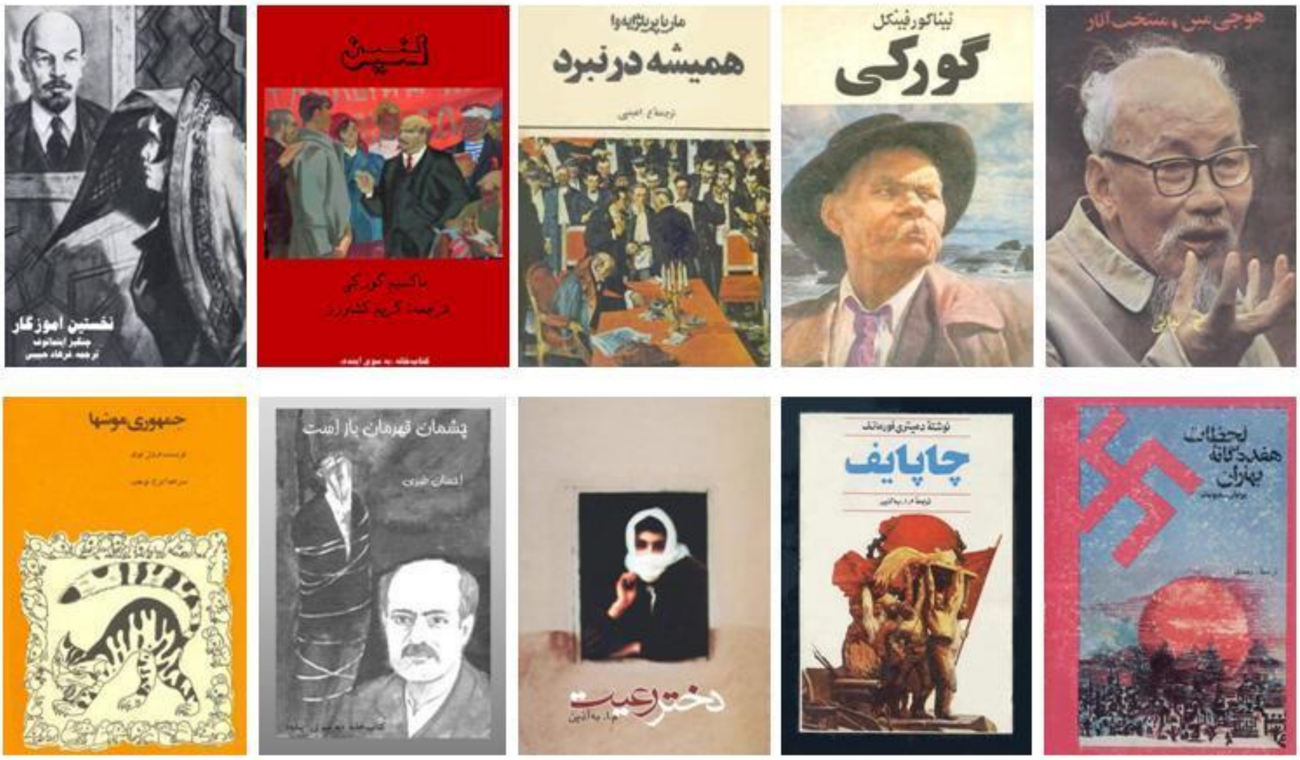
مقدمه ی کتاب
شخصیت برتراندراسل، کتاب زناشویی و اخلاق، اثر برتراندراسل، ترجمه ع منتظم، انتشارات اندیشه، مهر 1341
-مقدمه کتاب فروید چه می گوید؟ تاءلیف و ترجمه نصرا باب‌الحوائجی، بنگاه مطبوعاتی دکارت، آبان ۱۳۴۱
درباره نژادگرایی، کتاب ریشه‌ها عمیق‌اند، اثر گو و دوسو، ترجمه امیر فرهمند پور، انتشارات اندیشه، نشر اول، خرداد ۱۳۵۱،)نقل از کتاب زمینه جامعه‌شناسی(
-پیشگفتار کتاب جامعه‌شناسی در ایران، دکتر علی اکبر مهدی و دکتر عبدالعلی لحسائی‌زاده، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، نشر توسعه، نشراول ۱۳۷۴
-مقدمه کتاب پویایی گروه و سنجش آن، دکتر محمد رسول گلشن فومنی، نشر شیفته، پائیز ۱۳۷۶
-مقدمه کتاب تاریخچه احزاب و حزب دموکرات ایران، صفر زمانی، نشر واژه‌آرا، ۱۳۷۹

مطالب مندرج در کتاب‌ها
آموزش و پرورش نو، کتاب فن نگارش یا راهنمای انشاء، تألیف و نگارش محمد جعفر محبوب و علی اکبر فرزام، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، اسفند ۱۳۳۳، (نقل از مقدمه کتاب آموزشگاه‌های فردا، اثر جان دیویی(
پژوهنده ناخودآگاهی، کتاب کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند، زیر نظر سیروس پرهام اثر روبرت بی داونز، نشر اول، ابن سینا ۱۳۳۶، نشر دوم (عنوان مقاله کاوشگران روان ناآگاه)، کتاب‌های جیبی 1348
مردم‌شناسی فرهنگی، ترجمه، کلاید کلاکن کتاب مرزهای دانش، زیر نظر لین هوایت، کتابفروشی مرکزی، فروردین ۱۳۴۰
تاریخ هنر، ترجمه، آلفرد نوی مدیر (با نام مستعار ا پژوهنده)، کتاب مرزهای دانش، زیر نظر لین هوایت،کتابفروشی مرکزی، فروردین ۱۳۴۰
تبیین شعر، کتاب تا پل میعاد (مجموعه شعر) اثر حسن ندیمی،)ناشر ندارد)، ۱۳۴۲
اخلاق و سلوك انسانی، ترجمه، جان دیویی، کتاب فلسفه اجتماعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵
نگاهی به‌جامعه‌شناسی نافرمانی، تبریز، ۱۳۵۰، ص ۲۷ - ۸
بحثی از منطق، کتاب سیاوشان، زیر نظر احمد نیکو صالح، رشت ۱۳۵۲
دو طرح گونه در زمینه آموزش و پرورش، کتاب یادگارنامه فخرایی، به‌کوشش رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو ۱۳۶۳
دانش گستر، کتاب زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم پروفسور محسن هشترودی، مجموعه بزرگداشت نامه‌ها (19)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، اردیبهشت ۱۳۸۰

مصاحبه‌ها
درباره جامعه‌شناسی هنری، مجله ماهانه اعتبار جهانی، شماره ۱۴، فروردین ۱۳۴۴
گفتگو با دکتر آریان‌پور، نامه دانشجو، شماره ۲، آبان ۱۳۴۵
سخنان تکان‌دهنده يك استاد جوان، روشنفکر، ۴ اسفند ۱۳۴۵
بن‌بست تاریخی علوم اجتماعی، نگاهی به سیر جامعه ایرانی در ادوار مختلف، فردوسی، مرداد ۱۳۴۶، قسمت دوم >شعر اروپایی و سبك‌های ادبی، قسمت سوم >شعر رسالت شاعر و زمینه اجتماعی، تجدید چاپ در کتاب مجموعه مباحثه‌های علی اصغر ضرابی، انتشارات بامداد، نشر اول، 1351
زبان فارسی می‌تواند زبان علم و هنر و فلسفهِ جدید باشد، فردوسی، سال بیستم، شماره ۹۶۱، ۲۱ اردی‌بهشت ۱۳۴۹
دربارهِ فرهنگ فلسفه و علوم انسانی، روش‌هایی برای هنرشناسی و جامعه‌شناسی هنری، فردوسی، سال بیستم، شماره ۹۶۲، اردی‌بهشت ۱۳۴۹
نشستی با استاد امیرحسین آریان‌پور، هنرجو (نشریه دانشسرای هنر تهران) شماره ۲، نوروز ۱۳۵۷
گفتگوی نماینده روشنفکران آزادیخواه اروپا با ا ح آریان‌پور،، برایتون - انگلستان ۱۳۵۷ انتشارات گوتنبرگ، فروردین 1358

جامعه ما دیگر دیکتاتوری آنچنانی به‌خود نخواهد دید، پیغام امروز، شماره ۲، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ (برگرفته از مصاحبه برایتون - انگلستان)
گفت و شنودی با ا ح آریان‌پور درباره وظیفه هنر و ادبیات، ویژه‌نامه هنر و ادبیات، شماره ۳، شهریور ۱۳۵۸
قرن آینده عصر فوتونیك است، آدینه، شماره ۵۶، نوروز 1370، (قسمت اول)
آموزش سنتی نفی خلاقیت آدمی است، آدینه، شماره ۵۸ - ۵۷، اردیبهشت ۱۳۷۰، (قسمت دوم)
برداشتی مردمی از فرهنگ ، دنیای سخن، شماره ۶۱، شهریور و مهر 1373
پاسخ و پندار و چند حدیث ساده، دنیای سخن، شماره ۶۲، آبان و آذر 1373
خاطراتی از فروزانفر، کلك، شماره ۷۵ - ۷۳، فروردین - خرداد 1375

کتابخانه «به سوی آینده» منتشر کرد!







کتاب‌خانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتاب‌هایی مندرج در کتاب‌های راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات **سازمان جوانان حزب توده ایران** و «با کدام کتاب‌ها آغاز کنیم؟» از انتشارات **کانون دانش‌آموزان ایران** را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

به زودی منتشر می‌شود:





















قاعده علم همین است خاص　　　کت دهد از جهل و تکبر خلاص (امیر خسرو دهلوی)

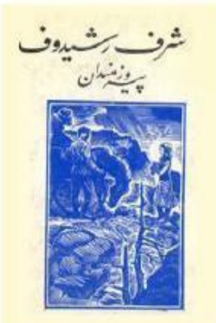
در دست تهیه:









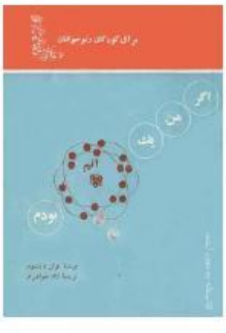




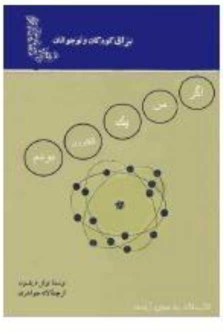












«... کار و دانش را به تخت زر بنشانیم ...»

انتشار این سری از کتاب‌های کتاب‌خانه «به‌سوی آینده» به‌افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: **حزب توده ایران**، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد .

کتابخانه «به سوی آینده» (هوادار حزب توده ایران)